

گفتمان شرق شناسانه در نمایشنامه ی ایرانیان

دکتر حسین پیرنجم‌الدین* - دکتر مجید سرسنگی**

تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۵/۲/۹

چکیده:

این مقاله تحلیلی از نمایشنامه ی "ایرانیان" اثر آیسخولوس (Aeschylus, 456-525 BC)، نمایشنامه‌نویس یونان باستان است. مباحث شرق‌شناسی و نظریه ی گفتمان استعماری در نقد ادبی، مطرح شده در سه دهه اخیر در آرای ناقدان و نظریه‌پردازانی چون ادوارد سعید (Edward Said) و هومی بابا (Homi Bhabha)، فراهم آورنده ی چارچوب نظری تحلیل حاضر می باشند. در این مقاله نمایشنامه ی "ایرانیان"، همچون بسیاری متون دیگر در تاریخ شرق‌شناسی، "آرشیوی" (در معنای فوکویی آن) از موضوعات، بن‌مایه‌ها، انگاره‌ها و پندارها راجع به ایران و خاورزمین (تجمل، ثروت افسانه‌ای، قهر و شکوه نخوت‌آمیز، لذت‌پرستی، استبداد، تباهی و ...) انگاشته می شود. همچنین در این نمایشنامه نخستین بار شاهد موضوع رویارویی میان غرب و شرق در متنی ادبی هستیم. مقاله ی حاضر می‌کوشد نشان دهد چگونه ایرانیان، چونان "دیگر" برای یونانیان ظاهر می‌شوند: "دیگری" توأمان پرجاذبه و منفور، هراس‌انگیز و رشک‌انگیز، ولی به هرروی فرودست. ناهمگنی غیریت شرقی برساخته از این متن و گفتمان شرق‌شناسانه ی مبهم و گسیخته ی آن از دیگر موضوعات این بررسی است.

واژه‌های کلیدی:

شرق، شرق‌شناسی، ایران، گفتمان، غرب، نمایشنامه.

E-mail: hpeernaj81@yahoo.com

* استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده ی زبانهای خارجی، دانشگاه اصفهان.

** استادیار گروه آموزشی هنرهای نمایشی، دانشکده ی هنرهای نمایشی و موسیقی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران. E-mail: majidsarsangi@yahoo.com

مقدمه

از هر تجملی آن را پذیرا می‌شوند" (هرودوت، ۱۸۹۷، ۸۱)؛ آنان مردمانی پرنخوتند که "خود را از هر حیث بسی برتر از دیگر انبای بشر می‌دانند" (هرودوت، ۱۸۹۷، ۸۲).^۶ گزنفون در "تعلیم کوروش" از کوروش و زندگی ایرانیان تصویری آرمانی و رمانتیک می‌سازد و سپس در مورد تباهی ایرانیان پس از مرگ کوروش داد سخن می‌دهد.^۷

"غیریت" شرقی برساخته‌ی یونانیان، همگن نبود. به عنوان نمونه، ساکنان مناطق ناشناخته در فراسوی شمال و شرق ایران بسی اهریمنی تر و غریب تر از ایرانیان تصویر می‌شدند. هندیان، به عنوان مثال، "قومی هیولاصفت" انگاشته می‌شدند (چایلدز، ۱۹۹۹). در اینجا موضوع هویت‌سازی یونانیان بر اساس تفاوت با دیگران شرقی‌شان در میان است: دیگران شناخته‌تر، پر قدرت تر و پرهیمنه‌تر چون ایرانیان و دیگران ناشناخته‌ای فراسوی مرزهای ایران. تمایز گایاتری اسپوواک (۱۹۸۶) میان "دیگر تحکیم‌بخش خود" و "دیگر مطلق"^۸ در اینجا مصداق می‌یابد. "دیگر تحکیم‌بخش خود" بی‌تردید نسبت به "خود"^۹ در موقعیتی فرو دست قرار دارد ولی "شناخته" تر و آشنا تر است و با "خود" شباهت‌هایی دارد که "دیگر مطلق" – بربر ناشناخته – فاقد آنهاست. ایرانیان نیز "بربر" و متوحش تلقی می‌شدند، اما آنان صاحب قدرت و امپراتوری عظیمی هم بودند. این همه در گفتمان ناهمگن و دوپهلوی نمایشنامه‌ی ایرانیان نمودار است.

پیش از ورود به بحث اصلی متذکر می‌شود که تمام نقل قول‌ها از متن نمایشنامه که با شماره‌ی آیات بین دو کمان مشخص شده است از این منبع است:

Aescholus, *The Persians*, trans. A. J. Podlecki
(London: Bristol Classical Press, 1991)

بود) در جنگ ماراتون تحت سلطه خود در آورد. بنابراین، نبرد سالامیس بحرانی واقعی در تاریخ یونان باستان محسوب می‌شود. نمایشنامه مورد بحث این رویارویی را به مثابه‌ی بحرانی ملی و حتی تقابل بین دو تمدن بررسی می‌کند. این اثر جزو نخستین متونی است که در آنها "جغرافیای تخیلی اروپا" ترسیم می‌شود و "اروپا به تبیین و تعریف شرق" می‌پردازد (سعید، ۱۹۷۸). این اثر را می‌توان نمونه‌ای گویا از ادبیات در خدمت اغراض سیاسی دانست. آورده‌اند که تیمستوکلیس، دوست نزدیک آیسخولوس، به نیرنگ ایرانیان را مجاب کرد که یونانیان قصد فرار از میدان جنگ را دارند. خشایارشا بی‌مهابا دستور پیشروی و حمله به قلب نیروهای یونانی را داد و یونانیان کمین کرده لشکریان او را تار و مار کردند. چند سال پس از جنگ، موقعیت سیاسی قهرمان سالامیس به سبب عناد و شماتت رقبا سخت به خطر افتاده بود و به او اتهام خیانت زده بودند. در چنین شرایطی

ادوارد سعید در تحلیل خود از شرق‌شناسی^۱، نمایشنامه‌ی ایرانیان اثر آیسخولوس یونانی را نخستین متن شرق‌شناسانه^۲ توصیف می‌کند (سعید، ۱۹۷۸). در این اثر است که اول بار رویارویی میان شرق و غرب – ایران و یونان – و بازنمایی شرق "از چشم غربی" را در کسوت متنی ادبی شاهد هستیم.

بیش از بیست و پنج قرن است که ایران‌زمین در غرب شناخته شده است. این "شناخت" یا "دانش" درباره‌ی ایران ابتدا در آثار نویسندگان یونان باستان و سپس در آثار وارثان آنها یعنی رومیان، که ایران را بیشتر دشمن ملی خود می‌انگاشتند، جلوه گر شد. در جو پرتب و تاب و بحرانی روابط ایران و یونان، به تدریج در آثار نویسندگان یونانی چون هرودوت، گزنفون، آیسخولوس و تعداد نسبتاً زیادی از نویسندگان کم‌اهمیت تر، گفتمانی^۳ خاص راجع به ایران شکل گرفت که در آن ایران، تقریباً مترادف کل آسیا و شرق در آن عصر و موضوع نفرت، هراس و نیز رشک و تحسین بود: "دیگر" پر فر و شکوه ولی پست تر یونان. متون تشکیل دهنده‌ی گفتمان مورد بحث منابع یا "بایگانی‌هایی"^۴، در اصطلاح فوکویی آن، از موضوعات، بن‌مایه‌ها، انگاره‌ها و پندارها راجع به ایران و خاورزمین هستند: تجمل، ثروت افسانه‌ای، فر و شکوه، نخوت، لذت پرستی، استبداد، چیرگی احساسات بر عقل، تباهدگی و فساد.

در بازنمایی ایران در این آثار است که شرق "از غیریتی"^۵ بسیار دور و اغلب تهدیدآمیز به انگاره‌ای بالنسبه آشنا بدل می‌شود" (سعید، ۱۹۷۸، ۲۱). این گونه است که نوعی ابهام و دوپهلویی شاخصه‌ی این آثار می‌شود. به عنوان نمونه، هرودوت، که حجم زیادی از نوشته‌هایش به تقابل ایران و یونان چونان آسیا و اروپا یا شرق و غرب می‌پردازد، خصایل نیک ایرانیان، چون راستی و سلحشوری، را می‌ستاید ولی در عین حال در "بربر" بودن آنان شک نکرده و این امر را از همان آغاز عیان می‌کند. افزون بر این، همیشه سخن از تباهدگی در میان است: ایرانیان سخته و دلیر خیلی زود به لذت پرستان و تجمل‌گرایی تبدیل می‌شوند که "به محض با خبر شدن

ایرانیان، یکی از اولین متون ادبی شرق‌شناسانه

نمایشنامه‌ی ایرانیان نخستین تراژدی برجامانده‌ی یونانی است و همان طور که پیشتر از ادوارد سعید نقل قول شد جزو اولین و اساسی‌ترین متون شرق‌شناسانه نیز به شمار می‌رود. این متن موضوعیت دار^{۱۰} به بخشی از تاریخ معاصر یونان، یعنی شکست سپاه خشایارشا در جنگ سالامیس به سال ۴۷۹ ق م، می‌پردازد. آیسخولوس، که گمان می‌رود خود در این جنگ شرکت داشته است، نمایش را هشت سال پس از شکست سپاه ایران تألیف کرد. برای درک اهمیت این نمایش باید آن را در اصطلاح ادوارد سعید به شیوه‌ی "مخالف‌خوانی"^{۱۱} تحلیل کرد و با تاریخ و سیاست زمانه‌اش در پیوند دانست. امپراتوری ایران قدرت چیره‌ی آن عصر بود و داریوش، پدر خشایارشا، کوشیده بود تمام یونان را (پیشتر بخش‌هایی فتح شده

گفتمان شرق شناسانه در نمایشنامه ی ایرانیان

واقعیت حقارت بار را نادیده می انگارد تا ملت (یونان)، "جامعه خیالی" به تعبیر بندیکت آندرسون (۱۹۸۳، ۴)، را متحد تصویر کند. روح داریوش، به عنوان مثال، از فتوحات کوروش چنین یاد می کند: "او مردمان لیدی^{۱۵} و فریگیه^{۱۶} را از آن خویش ساخت و با قدرت بر سراسر ایونیا تاخت" (۷۷۰-۷۱). از نظر پودلکی (۱۹۶۶) تفاوت میان دو فعل "از آن خویش ساخت" و "تاخت" مهم است: ساکنان لیدی و فریگیه "از آن کوروش می شوند"، حال آن که "بر سراسر یونیه تاخت" حکایت از مقاومت مردم یونیه و تسلیم آنان از سر اجبار دارد. خشایارشا به ستوه آمده و ناله کنان از هزیمت قشون خود می گوید ولی "یونیان به دشمن پشت نمی کنند" (۱۰۲۵).

پیروزی یونانیان بارها و بارها در نمایش پژواک می یابد. ایرانیان با تصاویر سیل، تندباد و امواج کوبنده توصیف شده اند تا پرشماری آنان در برابر کم‌شماری یونانیان، "تباری از مردان" که افسانه ی شکست‌ناپذیری ایران را شکستند، مؤکد شود. گروه همسرایان در این باب چنین می خوانند: "هیچ تباری از مردان، هر چه نام آور / یارا نباشد ایستادن در برابر سیل خروشان را / یارا نباشد ایستادن در برابر پرشمار آهنین مردان را / امواج کوبنده دریا را" (۸۷-۹۲). این "تمام آسیاست" (۱۲) که برای گشودن یونان بسیج شده است. در گیر و دار جنگ، صدایی، سخنگوی آیسخولوس در نمایش، از سپاه یونان برمی خیزد و آنان را با سخنانی که لحن میهن پرستانه و تبلیغاتی آشکار دارد به دلیرانه جنگیدن در ستیز مرگ و زندگی می خواند: "گریوی بلند فرمان داد: هان، فرزندان یونان / سرزمین نیاکان را آزادی ارمغان آرید، آزادی ارمغان آرید / کودکانتان را، همسرانتان را و معابد خدایانتان را، / و آرامگاه اجدادتان را، اینک زمان جنگ است" (۴۰۲-۴۰۵). نبرد یونانیان آزادیخواهانه است و ایران قدرتی سلطه‌جو. در پایان نمایش خشایارشا تنها، ژنده و تحقیر شده ظاهر می شود. به واقع پس از جنگ سالامیس او به ایران بازگشت ولی بخشی از سپاه خود را برای نبردی دیگر، در پلاته به سال ۴۷۹ ق م، برجا گذاشت. در اینجا باز تلاش نمایشنامه‌نویس برای اسطوره سازی از رویارویی با ایرانیان مشهود است.

بررسی برخی بن‌مایه‌ها و انگاره‌های اساسی

شرق‌شناسی در ایرانیان

از بن‌مایه‌های اصلی اثر آیسخولوس طلا و ثروت بی حد ایرانیان است. آنان قومی دارای ثروتی افسانه‌ای و تجمل پرست تصویر شده اند. این بن‌مایه از بد و نمایش از زبان گروه همسرایان آشکار می شود: آنان در وصف خود می گویند: "همانان که ایرانیان عازم به یونان / بر جای نهادندشان، / قیماں وفادار / دیار سرشار و پرزیشان" (۵-۱). سپاه خشایارشا پرشکوه و پرزیب است: "فرمانده ی لشکریانی بشکوه" (۷۵). خود خشایارشا از "نژاد زرین و مردی خدایگونه" (۸۰) است. این عبارت تأمل برانگیز به افسانه‌ای که تبار ایرانیان را از پرسوس^{۱۷}، فرزند دانیه^{۱۸} می داند که ژئوس در کسوت

بود که آیسخولوس با وسواسی فراوان می کوشید "به مردم آن گوشتد کند که آنان پیروزی سالامیس را تقریباً یکسره مدیون تیمستوکلیس بودند" (پودلکی، ۱۹۶۶، ۱۲). از سوی دیگر از وجهی ناآشکارتر، این متن سعی داشت در سطح گفتمان تهدید ایران، "دیگر" هراسناک و پرهیمنه ی یونان، را که هنوز بسیار جدی بود تعریف و مهار شده تصویر کند. از این منظر این اثر نمونه‌ای عالی از رابطه ی پیچیده و درهم تنیده ی ادبیات با سیاست و تاریخ است. نمایش، به سان متون تاریخی فراوان دیگری که غریبان در این باره نگاشته‌اند، پیروزی یونانیان و شکست ایرانیان را بزرگمایی می کند. این امر البته با توجه به یونانی بودن مؤلف قابل درک است. افزون بر این که، متن یاد شده اثری نمایشی نیز هست و اغراق و "جلوه‌های نمایشی" در ذات آن وجود دارد. ولی نکته این است که از این متن بعدها به مثابه ی منبعی "تاریخی بهره برداری شد (پودلکی، ۱۹۹۱)، امری که بینامتنیت^{۱۹} پیچیده ی حوزه شرق‌شناسی - گستره ی مغشوش واقعیت و افسانه - را می رساند.

در پایان نمایش گروه همسرایان این گونه می خوانند: "و سرزمین آسیا سخت، سخت به زانو درآمده." البته تماشاگران یونانی می دانستند اوضاع از چه قرار بود: امپراتوری ایران سقوط نکرده بود و در ۴۷۲ ق م یونانیان هنوز درگیر جنگ‌هایی با ایران در مراکز استقرار ایرانیان در دارانل، اطراف بیزانس و قبرس بودند. در سراسر نمایش اشتباهات فاجعه بار خشایارشا و هزیمت پیامد آن به سقوط قطعی ایران تعبیر می شود. سقوط ایران، "سرزمین آسیا" (۹۲۹)، معادل سقوط کل آسیاست و واقعه‌ای تمدنی: ایران / آسیا در برابر یونان / غرب. ایران قدرتی امپریالیستی تصویر می شود که درصدد منقاد کردن کل یونان است و قبلاً قسمت‌هایی از آن، به ویژه بخش ایونیا^{۲۰} را تسخیر کرده بود. از این منظر نمایشنامه ی / ایرانیان سرشار از احساسات وطن پرستانه است: "مردمان خطه آسیا دیگر / قانون ایران را گردن نمی نهند / دیگر خراج نمی گزارند / از روی اجبار حاکمان / دیگر سر به آستان نمی ساینند / و آنان را نمی ستاینند: هان که قدرت شاهی به زیر آمده" (۵۸۴-۹۰). می بینیم که این متن تا چه حد محصول و درهم تنیده با روابط قدرت و سیاست زمانه ی خود و بازتاباننده و متعامل با آن است. به لطف پیروزی یونانیان دوران سلطه و بندگی به سر آمده و در معادله ی "خدایگان - بندگان، مؤلفه ی "اجبار حاکمان" حذف شده است. متن نوید عصری نو، رها از سلطه ی مستبدانه ی ایران را می دهد. این نکته‌ای است که نویسنده ی اثر سخت می کوشد به یونانیان^{۲۱}، که هنوز تحت حاکمیت ایران بودند، تفهیم کند.

ایرانیان و اسطوره ی ملت

اسطوره ی ملت در بطن این نمایش قرار دارد. یونان همراه با ایرانیان علیه خویشان یونانی خود جنگیده بودند. متن مورد بحث ما این

بارانی از زر با وی در آمیخت، اشاره دارد (پودلکی، ۱۹۹۱). افسانه‌ی ثروت و مکتب ایران چنان در ذهن یونانیان جای گرفته بود که حتی پیدایش نژاد ایرانی را با اسطوره‌ی زایش زرین تداعی می‌کردند. افسانه‌ی ثروت بی‌پایان شرق - ایران "که ثروتی بی‌کران دارد" (۲۵۰) - آن را رویایی و خواستی می‌کرد. این افسانه، مؤلفه‌ای است مهم در آن چه ادوارد سعید در فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۳، xvii) ساختارهای نگرش و ارجاع "به شرق خوانده است.

از دیگر بن‌مایه‌های مهم این متن، که چندان بسط نیافته، "شهوانیت شرقی" (oriental eroticism) است. علت این امر شاید آن باشد که متن مورد بحث در قالب تراژدی (با مایه‌هایی از حماسه) نوشته شده است. به جز ملکه‌ی ایران که از شخصیت‌های مهم نمایش است، در چند صحنه‌ی دیگر هم به زنان ایرانی در کسوت همسران یا مادران جنگجویان اشاره شده است. این اشارات با نوعی ظرافت و نازکی، تجمل و احساسات مهارناشدنی درآمیخته‌اند. "حجله‌ها خیس اشکند" (۳۴) و نوعروسان با "غمی پرناز" (۳۶) و "اشتیاقی سرشار از عشق" (۳۷) در انتظار بازگشت شوهران جنگجوی خویش‌اند. آیسخولوس در پایان نمایش و پس از شکست ایرانیان، برای به اوج رساندن حس "شفقت" تراژیک شیون وناله‌ی نوعروسان ایرانی را در حجله‌هایی مجلل تصویر می‌کند. آنان "پرناز" می‌گریند و "سینه‌هاشان خیس اشک" است (۵۳۷-۵۴).

دیگر بن‌مایه‌ی مهم این نمایشنامه سنگدلی و استبداد است. نمایشنامه‌ی ایرانیان از نخستین متن‌هایی است که کلیشه‌ی "استبداد شرقی" را به تصویر می‌کشد. در یکی از صحنه‌های این نمایشنامه خشایارشا، نماد استبداد مطلق، دستور می‌دهد پس از اسیر کردن یونانی‌ها آنان را گردن‌زند (۳۷۱). در سراسر نمایش تصویر یوغ تکرار می‌شود. شاه ایران حتی سعی می‌کند "یوغی بر گردن دریا نهد" (۶۵). در جایی دیگر گروه همسرایان زئوس، سبب ساز ناکامی‌های ایرانیان، را با عنوان "ای زئوس، ای شاه راستین" خطاب می‌کنند (۵۳۲). از آنجا که شاهان ایران خود را "شاهنشاه" می‌خواندند، لقب شاه برای زئوس، "القاگر خودکامگی نامشروع فرمانروای ایران از نگاه یونانیان" بود (پودلکی، ۱۹۶۶، ۸۷).

"بربریت" نیز از دیگر بن‌مایه‌های اصلی اثر مورد بحث است. در بیت ۱۸۷، ایران "سرزمینی متوحش" خوانده می‌شود. پیکی که خبر شکست ایران را می‌آورد می‌گوید: "تمام سپاه بربرها از دست رفت" (۲۵۵). البته در این اثر موضوع یاد شده با پیچیدگی‌هایی نیز روبه‌رو است. پیکی که این خبر را می‌آورد خود ایرانی است و این که قوم خود را "بربر" می‌خواند عجیب به نظر می‌رسد. آیا این صرفاً سهو قلم نویسنده است؟ در صحنه‌ای دیگر ملکه‌ی ایران با پریشان حالی می‌گوید: "سیل بنیان کن ادبار به راه افتاده / و ایرانیان و تمام تبار بربر را درنوردیده" (۳۳-۴۳۲). در اینجا حرف ربط "و" ابهام برانگیز است: آیا ملکه بین ایرانیان و غیرایرانیان در سپاه خشایارشا تمایز قایل می‌شود؛ یا عبارت "تمام تبار بربر" کلی و فراگیر بوده و ایرانیان را نیز شامل می‌شود؟ چیزی که بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید این است که جمعی یونانی نیز در صفوف متحدان ایران وجود داشتند. شاید هم در اینجا صرفاً تأکید بر وجوه و ابعاد تمدنی رویارویی سالامیس بوده و منظور از "تمام تبار بربر" مردمان آسیا / شرق باشد. ولی در قسمت‌های دیگر نمایش چنین ابهام کلامی وجود ندارد و همسرایان در اشاره به تلفات سالامیس چنین می‌سرایند: "بربرهایی که در ماراتون نابود شدند کافی

نبودند" (۴۷۴). با این وجود، ابهامات و تناقضات متن آن قدر هست که گفتمانی دوپهلوی را درباره‌ی ایران ایجاد کند. صحنه‌ی نقل شده در زیر شاهده‌ی بر این نکته است. ملکه‌ی ایران در رویا دو زن را می‌بیند، یکی ایرانی و دیگری یونانی: "آن دو زن پیش چشم حاضر شدند، با جامه‌هایی بس آراسته، / یکی ملبس به بافته‌های ایران و دیگری در خلعتی یونانی. / هر دو بس زیبا و دلربا، چون خواهرانی از یک تبار، / یکی را دیار ایونیا قسمت و دیگر را ملک بربر" (۸۷-۱۸۱). در ادامه‌ی رویا دو زن باهم ستیز می‌کنند. خشایارشا آنان را از یکدیگر جدا می‌کند و می‌کوشد بر آنان یوغ نهد. وی موفق می‌شود زن ایرانی را مهار کند، ولی از مهار زن یونانی عاجز می‌ماند. تصویر یوغ، چنان که پیشتر اشاره شد، سلطه‌جویی و خودکامگی شاهان ایرانی را می‌رساند؛ یوغی که یونانیان آزاده از آن سر باز می‌زنند ولی ایرانیان به آن گردن نهاده‌اند. یونان "دیار یونیه" نامیده شده تا بار دیگر این واقعیت خفت بار را پوشیده دارد که یونانیان در نبرد با یونانیان متحدان ایران بودند. در اینجا می‌توان سئوالی را با این مضمون مطرح کرد: "آیا معنایی ژرف تر در این نکته نهفته است که دو زن خواهرانی از یک نژادند و یکی از آنان سرزمین یونان را تنها بر حسب تقسیم و قسمت بر می‌گزیند؟ یا شاید آیسخولوس سعی در القا این مطلب دارد که ایران و یونان از یک تبار بوده و نباید با یکدیگر به جنگ بر می‌خاسته‌اند؟" (پودلکی، ۱۹۹۱، ۷۲).

چنین ابهامی در گفتمان شرق‌شناسانه حتی در متون آغازگراز این دست نیز دیده می‌شود؛ نکته‌ای که ناقدانی چون "هومی بابا" بر آن تأکید کرده و تعبیر "گفتمان گسیخته" را در مورد آن به کار برده‌اند. در این متن، جاذبه و دافعه، یکسان‌نگاری و غیرانگاری، توأمان وجود دارد: ایرانیان هم غیرند (بربر) و هم نا-غیر^{۲۲} (از یک تبار)؛ هم میل و کشش به "دیگری" وجود دارد و هم خواست به قدرت و برتر بودن بر او: "نظام دوری شرق شناسی که در آن در تبادلی گفتمانی، قدرت و میل^{۲۳} یکدیگر را تولید می‌کنند" (به‌داده، ۱۹۹۴، ۱۳۶). افزون بر این، گوینده‌ی بخشی از متن که نقل شد ملکه‌ی ایران است (مثل پیک ایرانی حامل خبر شکست ایرانیان) و این یعنی "از آن خود کردن"^{۲۴} صدای دیگری، که از شگردهای شرق‌شناسی است.

نکته‌ی دیگری که با گسیختگی گفتمان شرق‌شناسانه‌ی نمایش مورد بحث مرتبط است، وجود اشاره‌ها و مایه‌های "هلنی" در مورد ایرانیان است. به عنوان مثال، بزرگان ایران، زئوس و سایر خدایان یونانی را چنین می‌خوانند: "ای زئوس، که شاهی ترا سزاست" (۵۳۲)؛ آنان بر این باورند که زئوس "سپاه ایران / با ساز و برگ پرنخوت و خیل جنگاوران" (۵۳۳) را در هم شکسته است. شاید این نمونه‌ای باشد از درونمایه‌ی فراگیر مشیت الهی یا تقدیر که تا حدی در هزیمت ایرانیان دخیل فرض می‌شود. این تقدیرگرایی نسبی یونانیان، که در تراژدی‌های یونان باستان نمود یافته، درجه‌ای از حس همدردی و درک‌پذیری نسبت به سرنوشت ایرانیان را سبب می‌شود. شکست ایرانیان عمده‌تاً معلول "تفرعن"^{۲۵} آنان دانسته می‌شود نه صرف فرورتن بودن آنان در قیاس با یونانیان (گرچه متن، همان‌گونه که اشاره شد، سرشار از "غرور فاتحان"^{۲۶} است). با این وجود اشارات، تلمیحات و مایه‌های "هلنی" از این دست را می‌توان شواهدی دانست حاکی از یکی از ویژگی‌های جوهری گفتمان‌های شرق‌شناسانه (و استعماری)، یعنی: "چرخشی در گفتمان، جایی که گفتمان به آشکارترین

۳). باز هم این نکته ی کلیدی از "هومی بابا" مصداق می یابد که گفتمان شرق شناسی (یا استعمار) " نه فقط چونان برساختن ابزار دانش، که براساس ساز و کارهای مبهم و متناقض میل و خیال"^{۲۸} هم عمل می کند (بابا، ۱۹۹۴، ۱۱۲).

شکل با دشواری های فراوان روبروست؛ یا به واقع جایی که گفتمان سعی دارد اقتدار خود را اعمال کند" (هیوم، ۱۹۸۵، ۲۸). اینها نمونه هایی از تقلای گفتمان شرق شناسانه، برای جمع کردن میان نگرش ها و برخوردهای تناقض آمیز و چندپهلوی نسبت به "دیگر" شرقی می باشند؛ به عبارت دیگر، تلاش برای "شرق شناسانه کردن"^{۲۷} ایرانیان (سعید، ۱۹۷۸،

دست کم ادبی شرق شناسانه نیز هست نکته جالب توجهی است. شگفت نیست که سعید (۱۹۷۸، ۶۳) برای تبیین مفهوم شرق شناسی از استعاره ای نمایشی بهره می گیرد: "ایده ی شرق شناسی نمایشی است: شرق صحنه ی نمایشی است به وسعت تمام خاورزمین.

در بطن این صحنه ی نمایش شرقی رپرتوار فرهنگی عظیمی وجود دارد که هر کدام از آثار نمایشی اش القاگر جهانی است افسانه گون و بس سرشار ... این رپرتوار در مقیاسی کلان تخیل و اندیشه ی اروپایی را تغذیه کرد. بی گمان نمایشنامه ی ایرانیان جایگاهی ویژه در این رپرتوار دارد.

ایرانیان را باید یکی از متون کلیدی تاریخ شرق شناسی به شمار آورد. این متن که به طور خاص به ایران مربوط می شود در روابط قدرت زمانه ی خود درگیر بود و از این حیث نمونه ای عالی از پیوند و نسبت پیچیده و تنگاتنگ ادبیات با قدرت است. این متن تولید کننده ی "دانش" درباره ی ایرانیان بود و تصویری خیالی از ایران و ایرانیان به دست می داد. "ساختارهای نگرش و ارجاع" درباره ی ایران، و به طور کلی شرق، در آثاری که پس از این اثر در غرب خلق شدند و به نحوی با شرق سروکار داشتند، مثلاً در ادبیات انگلیسی، متأثر از این متون آغازین و آغازگر تاریخ شرق شناسی بوده است. این که اولین تراژدی برجامانده ی یونانی، نخستین متن

پی نوشت ها

^۱ orientalism

^۲ orientalist

^۳ discourse

^۴ archives

^۵ otherness

^۶ طرفه این که بخش عمده نوشته های یونانی و رومی درباره شرق، به گفته سعید (۱۹۷۸، ۵۷)، "به این دلیل تولید شد که ثابت کند رومیان و یونانیان از دیگر مردمان برتر بودند." از اهمیت هرودوت در این سنت همین بس که از دست کم قرن دوم پیش از میلاد خاورزمین "منقسم بود به سرزمین هایی بیشتر شناخته شده، دیده شده و فتح شده، به دست هرودوت و اسکندر و دنباله روهایی آنان، و سرزمین هایی که بیشتر شناخته، دیده و فتح نشده بودند" (سعید، ۱۹۷۸، ۵۸). ایران، البته، جزو "شناخته" ترین این اقالیم بود.

^۷ رك. Xenophon, *The Cyropaedia or Instruction of Cyrus*, trans. J. S. Watson and Henry Dale (London: George Bell and Sons, 1876). عنوان فصل پایانی، فصل هشتم، "انحطاط ایرانیان پس از مرگ

کوروش" است.

^۸ absolute other, self-consolidating other

^۹ self

^{۱۰} topical

^{۱۱} contrapuntal سعید که موسیقیدانی برجسته نیز بود این اصطلاح را از موسیقی گرفته است. با عنایت به تعریف سعید از این اصطلاح به نظر می‌رسد «مخالفخوانی»، از موسیقی ایرانی، معادل مناسبی باشد. در اثر سترگ فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۳، ۵۱) سعید تأکید می‌کند که «آرشیوها و منائر فرهنگی را ... نباید به صورت تک‌صدایی بل به شیوه مخالفخوانی خواند، یعنی با توجه همزمان به تاریخ مرکزی (metropolitan) روایت شده و به تواریخ دیگری که گفتمان غالب در تقابل با آنها (یا همراه آنها) عمل می‌کند.»

^{۱۲} intertextuality

^{۱۳} Ionia نام تاریخی بخش مرکزی سرزمین‌های ساحل غربی آناتولی.

^{۱۴} Ionians

^{۱۵} کشور باستانی در غرب آسیای صغیر

^{۱۶} ناحیه‌ای تاریخی در غرب مرکزی آناتولی

^{۱۷} Perseus

^{۱۸} Danae

^{۱۹} pity

^{۲۰} barbarism

^{۲۱} split discourse

^{۲۲} other ·not-other

^{۲۳} power and desire

^{۲۴} appropriation

^{۲۵} hubris

^{۲۶} triumphalism

^{۲۷} orientalize

^{۲۸} desire and fantasy

فهرست منابع:

- Behdad, Ali (1994), *"Belated Travellers, Orientalism in the Age of Colonial Dissolution"*, Duke University Press.
- Bhabha, Homi K, ed (1994), *"The Location of Culture"*, Routledge, London.
- Childs, Peter (1999), *"Post-Colonial Theory and English Literature: A Reader"*, Edinburgh University Press, Edinburgh.
- Herodotus (1897), *"Histories"*, trans. A. G. Grant, 2 vols., John Murrey, London.
- Hulme, Peter (1985), "Plyphonic man: Tropes of Sexuality and Mobility in Early Colonial Discourse" in Francis Barker et al., eds., *Europe and Its Others*, 2 vols., Essex University, Colchester.
- Podlecki, Anthony J. (1966), *"The Political Background of Aeschylus Tragedy"*, The University of Michigan Press. Ann Arbor.
- Said, Edward W (1998), *"Culture and Imperialism [1993]"*, Vintage, London.
- Said, Edward W (1995), *"Orientalism [1978]"*, Penguin Books, London.
- Spivak, Gayatri Chakravoty (1985), "Overdeterminations of Imperialism: David Ochterloney and Ranees of Simoor" in Francis Barker et al., eds., *Europe and Its Others*, 2 vols., Essex University, Colchester.
- Xenophon (1876), *"The Cyropaedia or Instruction of Cyrus"*, trans. J. S. Watson and Henry Dale, George Bell and Sons, London.